

گفت‌وگو با حسین امینیان‌ندوشن، برنده مدال طلای هنری فرش در فرانسه

فرش ناپلئون به من گفت: نجاتم بده



سیدابوالحسن مختاباد

حسین امینیان‌ندوشن بیش از ۶۰ سال قبل در روستای ندوشن یزد به دنیا آمد، اما دست سرنوشت او را به سمتی سوق داد که با فرش و رنگ آمیختگی شگفت‌انگیزی پیدا کند. به‌نوعی‌که اکنون به‌عنوان یکی از کارشناسان بین‌المللی فرش شناخته‌شده است. آقای امینیان‌ندوشن اگرچه سال‌هاست در فرانسه به‌سر می‌برد، اما دلش برای ایران می‌تپد و یاد سرزمین پدری اشک شوق را در چشمانش به حرکت درمی‌آورد. او مردی فرهنگی است و علاقه‌مند به مطالعه‌که در جوانی با گردآوردن بیش از ۷۰۰ کتاب، نخستین کتابخانه را در روستای ندوشن یزد افتتاح کرد.

آقای امینیان! از گذشته خود بگویید و اینکه چه شد به فرانسه رفتید؟

من پیش از انقلاب برای یادگیری زبان فرانسه به انجمن ایران و فرانسه در شهر اصفهان می‌رفتم و بعد از انقلاب و در فوریه سال ۱۹۸۰ (اسفند ۱۳۵۸) تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل به کشور فرانسه بروم و موقعیت تحصیلی آنجا را ارزیابی کنم.

انتخاب فرانسه هم به این دلیل بود که من از همان دوران نوجوانی‌که به کتاب‌خواندن علاقه‌مند شدم، عاشق نوشته‌های ژان پل سارتر، مونتسکیو و ویکتور هوگو بودم. ضمن آنکه فرانسه کشوری فرهنگی است و قلب فرهنگ اروپا.

چگونه به فرش و تعمیر آن و در نهایت تمرکز روی فرش‌های قدیمی علاقه‌مند شدید؟

به فرانسه با هدف تحصیلی آمدم که درس بخوانم و برگردم. سال اول نیز همین‌گونه بود، اما از سال دوم که برای تأمین هزینه‌های زندگی‌ام مجبور به کارکردن شدم، وارد حیطه تعمیر فرش شدم.

چرا فرش؟

چون آن زمان در فرانسه مهارت کار در شغل دیگری را نداشتیم. از ایران هم دو چیز بسیار برای فرانسویان شهرت داشت: اول فرش و دوم خواربار. همین‌ها کافی بود تا در یک مغازه فرش‌فروشی سرگرم کار شوم و البته روزی هفت، هشت ساعت کار بود و هفت، هشت ساعت درس می‌خواندم.

آ شما در آنجا ماندگار شدید؟

بله. به محض اینکه در آنجا کار را آغاز کردم، علاقه‌مند شدم درباره فرش بیشتر بدانم، البته من پیش از این و از کودکی به رنگ و فرش علاقه داشتم. برای نمونه از فرش یزد، اصفهان، کاشان و نیز زلیبوی ده خودمان تجربه‌هایی داشتم. رنگ و پشم‌های معروفی که در منطقه ندوشن بود، در خاطرم مانده بود. بنابراین بیگانه با فرش نبودم.

شاید دوری از وطن یا همین که بوی فرش مرا به سرزمین پیوند می‌داد، نیز عاملی شد که سخت به این کار علاقه‌مند شوم. در حین کار، روز و شبی نبود که درباره فرش ایرانی و نیز فرش در دیگر نقاط جهان تحقیق نکنم و به دنبال اطلاعات تازه نباشم. برای نمونه تاریخ فرش در فرانسه را به دقت مرور کردم. از رنگ‌ها و ترکیبات آن اطلاعات دقیق و کاملی به دست آوردم. همین مسئله باعث شد بعد از شش ماه، وقتی که یک فرش‌فروش به مغازه آمد و اطلاعات مرا شنید، گفت: کاری که شما کردید و اطلاعات دقیق و ظریفی که از فرش دارید، یک فرد در ۱۵ سال هم نمی‌تواند انجام دهد.

آ نمونه‌ای از این اطلاعات ظریف را می‌توانید بیان کنید؟

برای نمونه می‌توانستم وقتی به فرش‌ی نگاه می‌کنم، دریابم که این فرش از چه نوع پشمی بافته شده است و حتی قدمت این فرش و جنس پشم به‌کاررفته و حتی مرغوبیت آن را حدس بزنم.

آ مرغوبیت؟

بله. البته این نکته‌ای بود که بعدها و با مطالعه روی فرش‌های متحشم کاشان و چند فرش دستباف معروف ایران در مناطق دیگر فرش‌خیز که از تبارشناسی و سابقه تاریخی برخوردار بودند و به‌نوعی در یک خاندان از پدر به پسر به ارث می‌رسید، به دست آوردم؛ مثلاً فرش‌ی که با پشم بره بافته شده باشد با فرش‌ی که با پشم گوسفند بزرگ بافته شده باشد، تفاوت دارد یا تارپودیی که از بخش‌هایی از پشم (مثلاً پشم‌های زیرپلغ گوسفند) گرفته شده باشد، مرغوب‌تر از پشم‌های نقاط دیگر بدن است. یا می‌توانستم دریابم که هر فرش‌ی در کجای دنیا ساخته شده است.

آ من در یکی از نشریات فرانسوی درباره شما خواندم که جنس و مرغوبیت فرش را از فاصله چندمتری روی

شانه فرد هم می‌توانید تشخیص دهید؟

بله. همه کارشناس می‌توانند این کار را انجام دهند.

آ در همان مغازه کارتان را ادامه دادید؟

من البته روزهای سختی داشتم. بعد از یک‌سال‌ونیم کارکردن در آن مغازه به‌دلیل برخی مشکلاتی که به وجود آمد، مغازه بسته و من بی‌کار شدم. پولی که برایم باقی مانده بود شش‌هزار فرانک (شش هزار تومان آن زمان) بود که نمی‌توانست هزینه مدت زیادی برایم باشد. بنابراین باز به دنبال کار رفتم.

چند روز بعد از بی‌کاری، نمایشگاهی از اجناس عتیقه و قدیمی در یوردو برگزار شد. باوجود اینکه ورود به نمایشگاه خیلی سخت بود، به هر مصیبتی بود خودم را به داخل نمایشگاه کشاندم. از رئیس نمایشگاه که بعد یکی از صمیمی‌ترین دوستانم شد، خواستم که وقت کوتاهی به من بدهد تا آنکه‌اش را برایش توضیح دهم. او استاد و چنددقیقه‌ای به سخنامم گوش سپرد. از چشمانش

فهمیدم که حرف‌هایم جذیش کرده و علاقه‌مند است بیشتر بداند. بیشتر توضیح دادم و قانعش کردم که می‌توانم نیروی مفیدی در نمایشگاه باشم. وقتی در نمایشگاه مستقر شدم، توانستم ایده‌هایی را که در زمینه رنگ و فرش داشتم در یک مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه‌نگار یکی از روزنامه‌های جنوب فرانسه در میان بگذارم و او هم منتشرش کرد. انتشار این مصاحبه اعتمادبه‌نفسم را بیشتر کرد.

آ از ایده گفتید؛ فکر می‌کنید داشتن ایده چقدر مهم است؟

سال‌های پیش، یک گفته رئیس‌جمهور سابق فرانسه (ژیسکاردستن) در گوشم طنین‌انداز می‌شد که می‌گفت: «مردم شرق و خاورمیانه نفت دارند؛ اما ایده ندارند و ما ایده داریم و برای پیشرفت، ایده مهم است و نه ثروت». این حرف او ضمن آنکه یک نکته کلیدی را در ذهنم ایجاد کرد (پرواندن یک ایده)، کمی هم برایم برخوردنه بود که چرا ایشان فکر می‌کنند مردم خاورمیانه یا کشورهای غیراروپایی غربی، بدون ایده هستند؟ اینجا بود که ایده‌ای به ذهنم هفت، هشت ساعت کار بود و هفت، هشت ساعت درس

آ چه ایده‌ای؟

تا آن زمان مغازه‌های فرش‌فروشی و تعمیر فرش و حتی تولید نخ مخصوص فرش در فرانسه، جدا بودند؛ اما من حس می‌کردم مشتریان نیازمند مجموعه‌ای از خدمات هستند که اگر بتوان در یک جا گردشان آورد، شاید در وقت هزینه هر دو طرف صرفه‌جویی شود. به‌همین‌دلیل به خودم گفتم چه خوب است که من همه مشاغل مرتبط با فرش را در یک جا جمع کنم و با همین انگیزه، کارم را جدی‌تر گرفتم و تعمیر، شست‌وشو، رنگ طبیعی و حتی خدمات کارشناسی فرش را در یک مجموعه جمع کردم. ابتدا با یک مغازه اجاره‌ای شروع کردم که محل زندگی‌ام نیز بود.

آ از قرار، فعالیت و تخصص شما به اندازه‌های پیشرفت کرد که جایزه‌های مختلفی به شما اهدا شد و نیز افراد برجسته کشور از شما در مراسم‌های رسمی تقدیر کردند و جوایزی هم دریافت کردید؟

تا سال ۱۹۸۹ به‌قدری کار کردم که در رقابت‌های مشاغل کشوری شرکت کردم و مدال طلای شاغل برتر

در رشته فرش را از دستان فرانسوا میتران، رئیس‌جمهور فرانسه، گرفتم. این اتفاق سبب شد سفری به شهرهای مختلف فرانسه داشته باشم و معرفی فرش‌های عتیقه را در دستور کار خودم قرار دهم. به هر شهری که می‌رسیدیم، از شهردار شهر می‌خواستم یک گره به فرش بزنم و سپس تالاری اجاره می‌کردم یا با هماهنگی مسئولان شهری مکانی در اختیارم گذاشته می‌شد که کارم را تبلیغ کنم. سپس در آن نقطه دار قالی را برپا می‌کردیم و به مردم نشان می‌دادیم چگونه یک فرش بافته و ساخته می‌شود. این اتفاق برای آنها هم عجیب بود و هم شایان توجه که وقتی می‌فهمیدند یک فرش دستباف با چه دقت، ظرافت و مشقتی ساخته می‌شود.

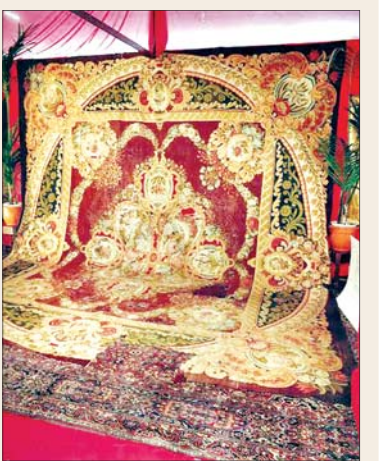
آ علاوه بر این کار، نمایشگاه فرش هم برگزار می‌کردید؟

ایده آرمانی من در کار فرش این بود که روزی بتوانم در نمایشگاه‌هایی با طراز بالای هنر و صنعت شرکت کرده و کار عرضه کنم؛ بنابراین بعد از این اتفاق که سبب شد من بیشتر شناخته شوم، مدتی بعد آقای شبان دلمس (جوان‌ترین ژنرال همراه ژنرال دوگل در جنگ دوم جهانی که پست‌های نخست‌وزیری و ریاست مجلس فرانسه را داشت) به گالری من آمد و وقتی با هم صحبت کردیم، بسیار علاقه‌مند شد که به من و ایده‌ام کمک کند. او فردی تیزهوش و هنرشناس بود و آن زمان هم ریاست مجلس نمایندگان فرانسه را بر عهده داشت. پیش از این هم هشتند که اگر بتوان در یک جا گردشان آورد، شاید در وقت هزینه هر دو طرف صرفه‌جویی شود. به‌همین‌دلیل به خودم گفتم چه خوب است که من همه مشاغل مرتبط با فرش را در یک جا جمع کنم و با همین انگیزه، کارم را جدی‌تر گرفتم و تعمیر، شست‌وشو، رنگ طبیعی و حتی خدمات کارشناسی فرش را در یک مجموعه جمع کردم. ابتدا با یک مغازه اجاره‌ای شروع کردم که محل زندگی‌ام نیز بود.

آ در میان این فرش‌های متعددی که شما با در گالری عرضه کردید یا دیگران برای تعمیر به سراغتان آمدند، آیا فرش ویژه‌ای هم بود؟

دیدار با شیراک

«حسین امینیان‌ندوشن» نزدیک به ۴۰ سال قبل به فرانسه و شهر یوردو رفت و توانست با استمرار مطالعه و تجربه در زمینه فرش و نیز مقایسه انواع فرش‌های قدیمی، به یکی از گالری‌داران شاخص فرش در فرانسه تبدیل شود که فقط فرش‌های عتیقه بالای صد سال عمر را تعمیر و به تماشا و فروش می‌گذازد. در واقع مهارت و ظرفیت‌های او به اندازه‌ای است که به گفته خودش در نزاع‌های بزرگ برای تعیین تاریخ دقیق برخی از این فرش‌های قدیمی که قیمت و ارزش معنوی و مادی آنها سر به میلیون‌ها دلار می‌زند، سخن او فصل‌الخطاب شناخته می‌شود، چراکه او از طرف دادگستری فرانسه یا شرکت‌های بزرگ بیمه به‌عنوان کارشناس نهایی تعیین قدمت و ارزش هنری یک کار ورود پیدا می‌کند و نظرش نهایی و بی‌برگشت است. او در کنفرانس‌های زیادی درباره فرش و ویژگی‌های آن سخن گفت و نیز کارگاه‌های بسیاری در شهرهای اروپا، به‌خصوص پارسلون، مادرید و موناکو برگزار کرد. همین ویژگی سبب شد در سال ۱۹۸۹ از سوی فرانسوا میتران به کاخ ریاست‌جمهوری فرانسه دعوت شود و مدال طلای بهترین شاغل سال را در رشته خود از دست او بگیرد. این سابقه سبب شد او از سوی خاندان روچیلد برای تعمیر و احیای یکی از فرش‌های معروف ناپلئون دعوت شود و چنان‌که خود می‌گوید با کاری چهارساله توانست این فرش را احیا کند و به موزه این خاندان برای نمایش بازگرداند. در کنار آن، او از سوی جک شبان دلماس (نخست‌وزیر و ریاست مجلس وقت فرانسه) که به مدت چند دهه شهردار شهر یوردو بود، مدال شهر یوردو را دریافت‌کرد. بر کارنامه افتخارات او باید مدال شهر پاریس را نیز افزود که از دستان ژاک شیراک (شهردار آن دوران و رئیس‌جمهور اسبق فرانسه) دریافت کرد. مدال شهری که از آن با عنوان عروس شهرهای دنیا یاد می‌شود. بعدها در نمایشگاه‌های بزرگ فرش پاریس یا پارسلون و مادرید در سال‌های ۲۰۰۵، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ غرقه او به‌عنوان بهترین غرقه فرش معرفی شد.



زاویه

آن روزها

۴۰ سال قبل:

نخستین کتابخانه خصوصی در روستا

حسین امینیان‌ندوشن

جا دارد از پدرم یاد کنم که مردی فرهنگی بود؛ یعنی اهل مطالعه، کتاب، نشریه و روزنامه بود. او فرهنگ مطالعه را در من نهادینه کرد تا مدام در کتاب‌ها و نشریات سرگ بکشم. همین ویژگی سبب شد تا به فکر کتاب‌خوانی و گردآوری کتاب‌های فراوان و تشکیل یک کتابخانه کوچک و جمع‌وجور و اتاق خودم بيفتم که نزدیک به ۵۰۰ کتاب را در برمی‌گرفت. انواع کتاب‌ها از داستانی تا تاریخی، شعر، ادب کهن و نوي ایران.

در آن سن به فکر تأسیس یک کتابخانه خصوصی در روستایمان افتادم. یک روز در اتاقم به کتاب‌ها خیره شده بودم که جرقه‌ای به ذهنم خورد. با خود اندیشیدم چرا من این کتاب‌ها را حبس کرده‌ام و در اختیار دیگران قرار نمی‌دهم. همین اندیشه سبب شد یکی، دو روز بعد به سراغ متولی حسینیه بالا در روستایمان بروم و از او بخواهم که یک صفه (اتاق‌های موجود در حسینیه) را به من بدهد تا با آن کتابخانه کوچکی درست کنم. ایشان هم موافقت کرد و من با کمک گرفتن از اهالی و همچنین معلم‌ها، پزشک روستا و… برای کتابخانه روستایمان حدود ۷۰۰ کتاب جمع‌آوری و عملاً نخستین کتابخانه خصوصی و غیردولتی را در روستایمان راه‌اندازی کردم. آن زمان من ۲۰ سال داشتم و پدرم نیز از دنیا رفته بود؛ بنابراین برخی از کتاب‌های او را که قبلاً خودم خوانده بودم، به این کتابخانه دادم و خودم مدیریت اهدای کتاب‌ها به بچه‌های روستا را بر عهده گرفتم که البته بچه‌های روستا هم در این کار به من کمک بسیاری می‌کردند. این کار من البته سررسودی زیادی هم به پا کرد؛ یکی، دو نفر می‌گفتند من مردم را گمراه می‌کنم؛ اما در نهایت حرف آنها خریداری نیافت چون روحانی روستا هم روشن‌بین بود، من و نیتم را می‌شناخت و پدر پدرم هم دوستی زیادی داشت و در عمل از کار من حمایت کرد. من شخصاً بر این باورم که آگاهی‌مهم‌ترین رکن در پیشرفت و توسعه افراد است و می‌تواند سهمی مهم‌تر از هر عامل دیگری در توسعه ایجاد کند. برای همین است که وقتی به یوردو آمدم، به‌ویژه در آن اوایل که از نظر معیشتی دچار مشکلات فراوانی بودم، هیچ‌گاه دست از مطالعه و خواندن نکشیدم. درس و مطالعه و کار را با تمامی سختی‌هایی که داشت، باهم جلو می‌بردم.

شاید باور نکنید؛ باوجود اینکه در همه این مدت از زادگاهم دور بودم؛ اما هنوز بوی خانه‌های کاهکی و سررسودی بز و گوسفند در گوشم می‌پیچد. روزهایی‌که کودکانی بودیم و با دوستان دوران کودکی سرخوشی‌ها و همدلانه بازی می‌کردیم، به دنبال هم می‌دویدیم در محله پایین محله بالا، محله قلعه، فضای سرسبز کشت‌خونه و پشت حصار، کلاس‌های درس دبستان ناصرخسرو، قنات‌های آبادی و… همه و همه و گویی پیش چشمانم رژه می‌روند. با میدان‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌های یزد یا آثار تاریخی‌اش، خاطرات زیادی دارم. یاد این لحظات شوقی را در من ایجاد می‌کند و یکپاره نهییی به من می‌زند که حسین رها کن تمامی این مسئولیت‌ها و کارهای که اینجا داری و برو. اما از سوی دیگر عاشق یوردو و این منطقه هستم؛ چراکه بلوغ فکری‌ام را در یسوردو گذرانده‌ام و اگر احساس کنی این باشد و بیان کند که چرا برنمی‌گردد، می‌گویم: این شهر را دوست دارم و آنها به من اهمیت و قدر دادند و حرمت گذاشتند.

وقتی به کوه‌های پیرنه در نزدیکی شهر یوردو فکر می‌کردم و این همه علاقه‌مندی به رنگ‌ها و گل‌ها و گیاهان رنگارنگ، می‌فهمم چرا من این همه عاشق رنگ و گل و گیاهم. می‌دانم یابیم چرا به سراغ رنگ‌های طبیعی رفتم و چرا از الیاف و پشم طبیعی برای فرش‌ها استفاده می‌کردم و به خاطر می‌آورم پشم بزهای ندوشن را که به‌قدری در آن منطقه معروف بود که از همه ایران به گراشی می‌آمدند.

به‌موقع آماده شود.

دریچه

چرا نظرات بر صد او سیما نیازمند بازنگری است؟



محمد صالح نیکبخت

رویکرد قانونی به فعالیت سازمان صدواسیما جمهوری اسلامی ایران با توجه به اصل بازنگری‌شده در مجلس بازنگری قانون اساسی سال ۵۸ در این جهت حرکت می‌کند که این سازمان نتوانسته است به وظایف ذاتی خود در دوره پس از بازنگری قانون اساسی عمل کند، البته این به آن معنا نیست که پیش از آن، این سازمان براساس اصل ۱۷۵ (قبل از بازنگری) عمل کرده باشد. واقعیت امر این است که چون هشت سال از دوران ۱۰ساله بعد از تصویب قانون اساسی کشور ما درگیر یک جنگ تحمیلی که با حمایت کشورهای خارجی از طرف مقابل همراه بود، بودیم و دستگاه‌های تبلیغاتی دنیا به‌طورکلی در جهت مخالفت با سیاست‌های ایران از جمله سیاست‌های نظامی جنگی عمل می‌کردند، صدواسیمای ایران در آن زمان توانست نشانی نسبتاً مطلوبی داشته باشد و دست‌کم اینکه مخالفان سیاست‌های این دستگاه چالش‌های امروز را به دنبال خود نیاورده بود. اما بعد از بازنگری و به‌ویژه بعد از تغییر مدیریت قبلی صدواسیما (آقای هاشمی)، نگاه مردم و گروه‌های مختلف و جریانات سیاسی نسبت به آن تغییر کرد و این از آن جهت بود که صدواسیما نتوانست در آن دوران نقش محوری در جهت ایجاد وحدت ملی حول محور استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی ایفا کند. به عبارت دیگر، عملاً صدواسیما مفاد اصل ۱۷۵ (یعنی حفظ و دفاع از آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین و مصالح کشور) را رعایت نکرده بود و به این دلیل خود این دستگاه که باید موجب ایجاد اتحاد ملی باشد، در عمل باعث شد بسیاری از سازمان‌ها و تشکل‌های سیاسی و… نسبت به آن زاویه پیدا کنند. هرچه زمان می‌گذشت، دامنه این زاویه گسترده و گسترده‌تر شده و به عبارت دیگر به سمت زاویه ۱۸۰ درجه افزایش یافت. از سال‌های آخر دوره ریاست‌جمهوری مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، این وضعیت مشهود بود و عملاً سیر سیاست این سازمان به سمت یک‌سویه‌رفتن و تبدیل‌شدن آن به ارگان جناح یا گروه‌های خاصی قابل بررسی ست. این امر نتنها از نظر سیاسی، بلکه از جهت نشر اخبار و آگاهی برای مردم هم تا آنجا پیش رفت که امروز متأسفانه صدواسیما نتوانسته است در مقابل رسانه‌های بیگانه یا برخی از رسانه‌های فارسی‌زبان بایستد. به عبارت دیگر، باوجود امکانات فراوان سخت‌افزاری و نرم‌افزاری که در اختیار صدواسیما قرار گرفته، رسانه‌های دیگر نتوانسته‌اند رودرویی این سازمان از جهت نشر اخبار و نظرات سیاسی، بایستند. از این زاویه صدواسیما برخلاف اصول دیگر قانون اساسی عمل کرده است. در یکی از بندهای اصل سوم قانون اساسی بر بالا بردن بسیار سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر تأکید شده، اما صدواسیما نتنها نتوانسته رسانه‌های عمومی غیردولتی را در این مسیر هدایت کند، بلکه این رسانه ملی خود نیز در این زمینه نتوانسته به آنچه در مفاد قانون اساسی آمده است، عمل کند، یکی از ویژگی‌های قانون اساسی کشور ما این است که در اصل سوم از این قانون، تحت عنوان حقوق ملت در آزادی بیان، آزادی اجتماعات، تساوی افراد در برابر قانون و برخورداری مساوی همه مردم از حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همچنین آزادی احزاب و اجتماعات و نشریات و مطبوعات و آزادی آنان در بیان مطالب تأکید شده و رسانه ملی نتنها در این جهت نتوانسته است راهکاری ایجاد کند، بلکه خود نیز به آن پایبند نبوده و در طول بیست‌وچند سال اخیر، سال‌به‌سال و روزبه‌روز از آن فاصله گرفته است. به همین جهت، بسیاری از مردم به طنز آن را رسانه‌ای می‌نامند که با میل خود عمل می‌کند! اینجااست که باید از طرح نمایندگان مجلس در مورد نظارت بر اداره صدواسیما از تمام جهات استقبال کنیم چه اینکه نظام سیاسی هیچ کشوری نمی‌تواند در برابر اینکه رسانه ملی آن‌طوری عمل کند که موجب سلطه فرهنگ بیگانه یا گرایش مردم بر فرهنگ خاصی شود، ساکت بماند چنان‌که حتی در کشورهای غربی مانند فرانسه و انگلیس، یا حتی در کشورهای شرقی همچون ژاپن که دارای نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی هستند، آنها نیز در برابر حرکت رسانه‌های اجنبی، درباره بازکردن راه فیلم‌ها، گزارش‌ها و عکس‌های مبتنی بر فرهنگ بیگانه و نیز یک‌سوترکی این رسانه‌ها به گرایش‌های سیاسی متعدد در کشور عکس‌العمل نشان داده‌اند و با ایجاد محوری که در آن همه حقوق مردم رعایت شود، بر استقلال صدواسیما و اینکه منعکس‌کننده افکار همه مردم باشد، تأکید کرده و برای این‌گونه رسانه‌ها در مواردی که از این سیاست خارج شوند، ممنوعیت‌هایی پیش‌بینی کرده‌اند. بنابراین اگر از منظر حقوقی به صدواسیما و اصل ۱۷۵ کنونی و فعالیت این رسانه نگاه کنیم، ملاحظه می‌شود صدواسیما نتنها تبدیل به چراغ نظام و جمع‌شدن همه مردم دور آن و استفاده از نور نشده است، بلکه چنین به نظر می‌رسد این نور فقط به سمت‌وسوی خاصی تابیده است.

پیشنهاد

شاگردان محمد ذوالنوری روی صحنه می‌روند

کنسرت هنرجویان استاد ذوالنوری روز پنجشنبه مورخ ۱۹ اسفند ۱۳۹۵ در ساعت ۱۸ برگزار می‌شود. سیدمحمد ذوالنوری متولد ۱۳۴۸ در شهرستان صحنه استان کرمانشاه است. وی فراگیری ساز تنبور را از سال ۱۳۶۱ نزد دایی خود، سیدجمشید ستوان، آغاز کرد و با صاحبان با خاندان بزرگ مرحوم سید ایاز قزوینه‌ای، استاد بزرگ و صاحب‌سبک تنبور، سبب آشنایی هرچه بهتر و بیشتر ایشان با این ساز شد. وی آموزش ستاتر را از سال ۱۳۶۳ نزد مجید رضایی آغاز کرد. در شیراز نزد سعید نیاکوشی با شیوه جلال ذوالفنون آشنا شد و از سال ۱۳۷۱ نزد حسین علیزاده به فراگیری رموز و تکنیک‌های نوازندگی این ساز پرداخت. همچنین موسیقی را به شکل علمی از سال ۱۳۷۲ با ورود به دانشگاه و در رشته موسیقی نزد فرهاد فخرالدینی، مصطفی‌کمال پورتراب، حسن ریاحی و محمد سریر فراگرفت. هم‌زمان نوازندگی تار و سه‌تار را نزد داریوش پیریانک ادامه داد و ردیف میرزا حسینقلی را نزد وی و قطعات ابوالحسن صبا را نزد مسعود شعاری نواخت. وی اولین نوازنده‌ای است که برای تنبور متدی نوشته‌ته که از سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است. ذوالنوری که با به شکل علمی از سال ۱۳۷۲ با ورود به دانشگاه و در رشته موسیقی نزد فرهاد فخرالدینی، مصطفی‌کمال پورتراب، حسن ریاحی و محمد سریر فراگرفت. هم‌زمان نوازندگی تار و سه‌تار را نزد داریوش پیریانک ادامه داد و ردیف میرزا حسینقلی را نزد وی و قطعات ابوالحسن صبا را نزد مسعود شعاری نواخت. وی اولین نوازنده‌ای است که برای تنبور متدی نوشته‌ته که از سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است. ذوالنوری که سرپرست گروه موسیقی کیهان است، از سال ۱۳۸۰ و از ابتدای فعالیت گروه موسیقی یارآوا با این گروه همکاری داشته. علاوه بر نوازندگی در کنسرت‌ها و خلوت‌های موسیقی گروه یارآوا، تعداد قابل‌توجهی از اعضای این گروه نیز نزد وی آموزش دیده‌اند. از علاقه‌مندان به حضور در این کنسرت دعوت می‌شود برای روزو و خریداری بلیت با شماره ۸۸۴۵۶۶۵۸ تماس بگیرند.